

ستیز و سازش اشرافیت ایرانی با شهریاران در عصر ساسانی

دکتر سید محمدرحیم ربانی زاده استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
لطف الله لطفی کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه خوارزمی

چکیده

تاریخ اجتماعی - اقتصادی در عهد ساسانی حکایت از مبارزه‌ای مستمر میان اشرافیت ایرانی و پادشاهان است که جز با وقفه‌های اندک تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه داشته است تا جایی که می‌توان یکی از علل مهم انحطاط و انقراض حکومت ساسانی را همین منازعه میان اشرافیت ایرانی و سلطنت دانست. این نوشتار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به طور مشخص در پی تبیین این مسأله است که رابطه اشراف و پادشاهان در حکومت ساسانیان چه فرایند تاریخی را طی کرده است و در جهت تفسیر تاریخی این مسأله به طرح فرضیه زیر پرداخته است: گسترش روابط تجاری میان شرق و غرب، رشد اقتصاد پولی و اقتصاد مبتنی بر بازرگانی و صنعت و توسعه شهرها و راه‌های ترانزیت و به تبع آن تغییر در مناسبات اجتماعی و به چالش کشیده شدن نظام اجتماعی دوره ساسانیان، موجب شد که نظام اشرافی که مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و ساختار روستایی بود، در چالش‌های جدی قرار گیرد. این چالش‌ها به چالش‌های دینی هم منتهی شد تا جایی که اتحاد اشراف با موبدان در مخالفت با پادشاه، موبدان را به رقابت‌های سیاسی کشاند و با قبول ترویج عقاید مزدکیان و حمایت از شورش اجتماعی آنان از سوی قباد، ضربه‌ای به اتحاد اشراف و روحانیون زرتشتی وارد آمد و به خصومت میان پادشاه و اشراف دامن زده شد. پادشاهان ساسانی نیز توانستند از دوره خسرو اول، در چالش میان اقتصاد شهری و اقتصاد روستایی از طریق دهقانان، استقلال اقتصادی خود را از اشراف و از طریق اسپاهبدان، استقلال نظامی خود را نیز از نیروهای روستایی و اشراف به دست آوردند و بر تمرکز قدرت سیاسی خود در برابر اشراف بیفزایند.

واژگان کلیدی: ساسانیان، پادشاهان، اشراف، دهقانان، اسپاهبدان، موبدان.

مقدمه

با ارجاع به کتیبه‌های ساسانی که در سده‌های سوم و چهارم میلادی نوشته شده‌اند؛ مانند: کتیبه شاپور اول در حاجی آباد، کتیبه شاه نرسی در پایکولی و کتیبه نرسه، مشاهده می‌شود که در همه آن‌ها، به اشرافیت ایرانی؛ مثل: شهرداران (شاهان)، شاهزادگان (واسپوهران)، بزرگان و آزادان اشاره شده است. بر اساس این کتیبه‌ها اشراف در عهد ساسانی با داشتن اقتدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به چهار دسته تقسیم می‌شدند: شهرداران (sahrdaran)؛ اولین گروه اشراف و طبقه ممتاز جامعه ساسانی بودند که در درجه اول بستگان خاندان سلطنتی قرار می‌گرفتند که حاکمان محلی و زمامداران مناطق به این گروه تعلق دارد. واسپوهران (vaspuhran)؛ اعضای هفت خاندان بزرگ در عهد ساسانی است که شامل خاندان‌های ساسان، کارن، اسپهبد، اسپندیاد، مهرا و زیک می‌باشد که برخی از این خاندان‌ها بازماندگان عصر اشکانی هستند. از مناصب مهم واسپوهران، شرکت در شورای سلطنتی به همراه موبدان است. مهم‌ترین امتیازات اقتصادی آنها، مالکیت اراضی وسیعی بود که از طریق اقطاع شاهان و تحت الحمایه قرار دادن اراضی دهقانان جز به دلیل نپرداختن مالیات، به دست آمده بود. هفت خاندان بزرگ به همراه پادشاه ساسانی، اراضی کشور را تحت سیطره داشتند. معافیت‌های مالی، برخورداری از کمک‌های دولت، از جمله عوامل اقتدار و امتیازات اقتصادی آنان بود. وزرگان (wuzurgan)؛ حاکمان نیمه‌مستقل استان‌های کوچک و رؤسای ادارات دولتی بودند. آزادان (Azadan)؛ شامل اشراف و زمینداران متوسط ولایات بودند که هسته اصلی سواره نظام ساسانی را تشکیل می‌دادند. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۱۳۲-۱۳۰، ۱۲۴-۱۲۱؛ همو ۱۳۷۴: ۶۳، ۴۴؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۴؛ Tafazzoli, 1990: IV/427)

علی رغم باور بنیانگذار دولت ساسانی، اردشیر اول، مبنی بر اینکه حکومت ملوک‌الطوایفی اشراف را از میان برداشته است، کشاکش میان پادشاهان و اشراف حکایت از روایتی دیگر دارد. تا جایی که پادشاهانی همچون شاپور اول، تنها توانستند قدرت به ارث برده را حفظ کنند. در سراسر دوران ساسانی، اشراف مانع عمده در مقابل سیاست‌های تمرکزگرایانه پادشاهان، در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بودند. اشراف هرگاه روش حکومت‌داری پادشاه را مخالف منافع خود تشخیص می‌دادند، زمینه سقوط او را فراهم می‌کردند. پایگاه اجتماعی و نفوذ سیاسی اشراف به غیر از تبار خانوادگی به مالکیت املاک وسیع و دارا بودن رعایا و مستخدمان بسیار بود و از آن جایی که منبع اصلی درآمد و خزانه پادشاه، بیشتر مالیات‌های روستایی بود تا شهری و حتی افراد سپاه خود را بیشتر از مناطق روستایی تأمین می‌کرد؛ همواره پادشاهان ساسانی در کشاکش با اشراف در پی استقلال مالی و نظامی بودند. تا

جایی که هرگاه پادشاه قدرت داشت، از خانواده اشراف هر که را خطرناک می‌دید به قتل می‌رساند و املاک و اقطاع آنان را خالصه سلطنتی می‌نمود. هم چون قباد اول که کوشید تا خود را از استیلای سوخرا که از سران خاندان کارن بود، نجات دهد. قباد نه تنها دستور قتل او را داد بلکه همه املاک و اموال او را تصرف کرد و املاک و اقطاع او را خالصه سلطنتی نمود (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۸۸)

پیشینه تحقیق

گرچه پژوهش مستقلی با موضوع مناسبات اشراف و پادشاهان ساسانی نگاشته نشده و در کمتر پژوهشی راجع به ساسانیان فصلی به این موضوع اختصاص یافته است، با این حال از سوی برخی نویسندگان از جمله کریستن‌سن در ایران در زمان ساسانیان و اثر دیگر او وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان در بررسی تشکیلات دولت ساسانی با توجه به اقتدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، اشراف را به چهار طبقه: شهرداران، واسپوهران، وزرگان، آزادان تقسیم می‌کند که در تبیین روابط میان اشراف و پادشاهان ساسانی حائز اهمیت است. لوکونین در تاریخ ایران کمبریج جلد سوم (قسمت دوم) با ارجاع به کتیبه‌های ساسانی که در سده‌های سوم و چهارم میلادی نوشته شده‌اند، به همراه توضیحات دقیق به توصیف اقشار اشرافیت ایرانی می‌پردازد. فرانتس آلتهایم و روت استیل، در تاریخ اقتصاد دولت ساسانی در بررسی نظام مالی ۱۵۰ سال آخر دوره ساسانی که شامل وقایع مربوط به جنبش مزدکیان، اصلاحات مالیاتی خسرو اول، شورش بهرام چوبینه و سیاست فتوحاتی خسرو دوم است به مناسبات میان پادشاهان و اشراف پرداخته شده است. دیاکونوف نیز در اثر خود تاریخ ایران باستان در بررسی نظام اجتماعی ایران در دوره ساسانیان به مناسبات میان پادشاهان و اشراف پرداخته است. در بررسی اقلیت‌های مذهبی مانند مسیحیت در دوره ساسانی و نقش آن در منازعات اشراف و موبدان با پادشاهان ساسانی می‌توان به ایران باستان از ویسهوفر اشاره داشت. در بررسی روابط دولت های روم و ایران در دوره ساسانی و نقش آن در منازعات اشراف و موبدان با پادشاهان ساسانی می‌توان به روم و ایران از وینتر و دیگناس اشاره کرد. کلاوس شیپمان در اثر خود مبانی تاریخ ساسانیان در بررسی ساختار دولت ساسانیان به اختصار به مناسبات میان پادشاهان و اشراف اشاره کرده است. در آثار تورج دریایی از جمله شاهنشاهی ساسانی و ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان که مؤلف بر پایه سکه شناسی دوره ساسانی به بررسی تاریخ سیاسی، اقتصادی و نظام اداری و دینی ساسانیان پرداخته است، به شناخت ما از مناسبات میان پادشاهان و اشراف کمک می‌کند. مقالاتی نیز از سوی نویسندگان دایره-

المعارف ایرانیکا، در مباحث مربوط به تاریخ اقتصاد دوره ساسانی، به این موضوع به اختصار اشاره شده است. در مقالات دایره‌المعارف‌های بریتانیکا و آمریکانا نیز، پیرامون تاریخ سیاسی عصر ساسانی به این موضوع اشاراتی کوتاه شده است. در این ارتباط این نوشتار به طور مشخص به مناسبات اشراف با پادشاهان ساسانی خواهد پرداخت.

اشراف در کشاکش با نظام اداری متمرکز

حکومت ساسانی در واقع کشمکش سازمان‌یافته و مستمر میان نظام اشرافی جامعه ساسانی با گرایش‌های تمرکزگرا میان طبقه اشراف (۱) و پادشاه است که جز با وقفه‌های اندک تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه داشته است. اشرافیت ایرانی، اختیارات و نفوذ قابل توجهی داشتند که قدرت آنها مانع از استحکام و ثبات سلطنت می‌شد. پادشاهان ساسانی، تلاش‌شان را برای محدود کردن قدرت آنها به کار می‌بردند. آنان در پی آن بودند که حکومت ساسانی دارای قدرت متمرکز باشد که در رأس آن پادشاه قرار دارد. اقتدار خاندان‌های ممتاز از نظر سیاسی، نظامی و به طور کلی مملکتی ناشی از تکیه آنان بر زمین‌های بزرگ و ارکان اقتصادی کشور بود که عمدتاً در دست خود آنان قرار داشت. قسمت اعظم تمامی دارایی‌ها، اقطاع، قصرها، ساختمان‌های معظم، شکارگاهها، معادن و هم چنین گروه‌های بردگان متعلق به این عده بود (طبری، ۱۴۰۸: ۴۰۳، ۴۱۲/۱) این خاندان‌ها همگی املاک وسیعی در نواحی مختلف کشور داشتند و به هنگام نیاز پادشاه ساسانی از آنان مدد می‌جست و این سران خاندان‌ها از نیروهایی که رعایای آنان بودند سپاهیی را جهت یاری رساندن به پادشاه گسیل می‌نمودند. پادشاهان ساسانی هم بدون هیچ تردیدی به وجود آنان نیازمند بودند و بخش قابل توجهی از قدرت خود را در زمینه‌های سیاسی و نظامی از وجود حمایت‌های آنان می‌دانستند. این وضعیت تنها در زمان قباد اول و خسرو اول تغییر کرد و آنها از ضعف اشراف به دلیل شورش‌های مزدکیان برای تبدیل زمین‌های متعلق به اشراف به زمین‌های متعلق به پادشاه سود جستند (ویسهوفر، ۱۳۸۳: ۲۳۴-۲۳۳).

از آنجایی که اشراف قدرتشان منوط به عایداتی بود که از اقطاع خود به دست می‌آوردند؛ اردشیر اول نخستین پادشاهی بود که توانست هفت خاندان ممتاز (۲) را از اقطاعشان که در دوره اشکانی در یک جا متمرکز بود جابجا و پراکنده کند تا از طرف آنان آسیبی متوجه دولت ساسانی نشود (خدادادیان، ۱۳۸۶: ج ۱۴۹۷/۲) همین موضوع را می‌توان یکی از علل اساسی دانست که به تدریج زمینداران بزرگ در طی دوره ساسانی مجبور شدند تا در زمره نجبا و اشراف درباری در آیند و تا حدی

وضع ملوک الطوائفی خود را از دست بدهند. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۱۲۶) از سوی دیگر پادشاهان ساسانی از جانب اشراف در هراس بودند که مبادا در یک موقعیت غیرمنتظره آنها را به قتل رسانند و اشراف نیز متقابلاً در بیم آن روزی بسر می‌بردند که مورد غضب و خشم پادشاه قرار گیرند. اساساً اگر پادشاه ساسانی از اقتدار کافی برخوردار نبود و نشانه‌ای از ضعف در کشورداری از او دیده می‌شد، اشراف از این فرصت بهره جسته و به دنبال خودکامگی و استقلال بودند و از نظر اقتصادی نیز خود به جمع‌آوری مالیات و سایر عایدات برای خود می‌پرداختند. اشراف نقش مهمی را هم در تصمیمات سیاسی حکومت ایفا می‌کرد تا جایی که اگر پادشاهی مقتدر بود، خود جانشین خویش را تعیین می‌کرد، در غیر این صورت مجلسی از اشراف، خاندان سلطنتی، موبدان و نظامیان تشکیل می‌شد و ولیعهد را انتخاب می‌کردند (نامه تنسر، ۱۳۸۹: ۸۶-۸۵؛ Frye, 2006: 3(I)/133) در حالی که در زمان نخستین پادشاهان ساسانی انتخاب ولیعهد به عهده خود پادشاهان بود (عهد اردشیر، ۱۹۶۷: ۶۶)

تقابل اقتصاد شهری با اقتصاد روستایی

بخشی از تاریخ اجتماعی و اقتصادی دوره ساسانی، بیانگر تفاوت میان محیط‌های شهری و روستایی است که مشخصه ویژه آن تقابل اشراف و پادشاه می‌باشد. تاسیس شبکه وسیعی از شهرها (۳) توسط نخستین شاهان ساسانی به‌ویژه اردشیر اول، شاپور اول و بعدها شاپور دوم به تدریج موجب افزایش نفوذ و قدرت پادشاهان ساسانی در برابر اشراف شد. اولین پادشاه ساسانی اردشیر به ساختن شهرها پرداخت و در برابر تیسفون، در محل سلوکیه که به وسیله رومیان ویران شده بود، شهر جدیدی به نام «وه اردشیر» (weh-Ardaxsir) بنا نهاد و همچنین به ساختن شهرهای دیگر هم چون «اردشیر خوره» (فیروز آباد) در فارس، «استاراباذ» (استاراباد) «بهمن اردشیر»، «رام اردشیر» را که هر دو نزدیک بصره بودند را می‌توان نام برد. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۴۸۶-۴۸۵؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۶۰؛ اصفهانی، ۱۹۶۱: ۳۸-۳۷؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۴۵) شهرهای زیادی نیز به وسیله جانشین او، شاپور اول، تأسیس شده که از جمله «گندی شاپور» در خوزستان را می‌توان ذکر کرد و این شهری است که رومیان اسیر در انطاکیه به وسیله شاپور به این شهر منتقل شدند. همچنین از شهرهای دیگر او «وه شاپور» در فارس و در میشان «شادشاپور» است. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۴۹۴؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۶۳؛ اصفهانی، ۱۹۶۱: ۳۹؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۴۶؛ واندنبرگ، ۱۳۴۵: ۶۷؛ دریایی، ۱۳۸۸: ۳۸، ۴۱-۴۰) و شهرهای «خوره شاپور» در خوزستان

(شوش) «فیروز شاپور» در سواد (انبار) است (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۹) «نیشابور» در خراسان (که همان ابرشهر است) و «فرشاپور» در هند به دست شاپور دوم بنا گردید.

فیروز در ری شهری به نام «رام فیروز» بنا کرد و همین طور میان گرگان و باب صول شهری به نام «روشن فیروز» و در ناحیه آذربایجان شهری به نام «شهرام فیروز» تأسیس کرد. (ثعالی، ۱۹۶۳: ۵۷۸؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۶۰-۵۹) بلاش هم در سواد (بین النهرین) شهر «بلاش‌آباد» (که همان شهر ساباط در نزدیکی مدائن است) و در حلوان و مرو دو شهر بنا کرد که هر یک را «بلاشگرد» نامیدند. (ثعالی، ۱۹۶۳: ۵۸۴) که به بزرگترین مرکز معاملات تجاری تبدیل شد و جای سلوکیه قدیم را گرفت. قباد نیز شهرهای «ارجان»، «قبادخره» و «قبادیان» را بنا نهاد. (ثعالی، ۱۹۶۳: ۵۹۴؛ اصفهانی، ۱۹۶۱: ۴۵-۴۴) خسرو اول هم شهرهای «نوبندجان»، «رومیه»، «اردبیل» و «هجر» را احداث کرد. (ثعالی، ۱۹۶۳: ۶۳۶).

با گسترش شهرها و توسعه حمل و نقل در کنار تجارت داخلی رشد تجارت خارجی به وقوع پیوست که خود باعث گسترش اقتصاد پولی و مبادلات پولی در دوره ساسانی شد. (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۱۰۴، ۱۰۶) دولت ساسانی با انحصار بخش تولید توانست صنایعی که مستقیماً مورد توجه دربار قشون و ادارات بود، گسترش دهد. رشد صنعت سبب شد تا در املاک دولت ساسانی روش‌های زراعت پیشرفت کند، در حالی که املاک اشراف کماکان طبق روش‌های قدیم زراعت می‌شد. (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۴۱۱-۴۰۹) اشراف در شهرها سکونت نداشتند، بلکه در املاک خود به سر می‌پردند و از آنجا املاک خود را اداره می‌کردند و همواره آماده مقابله با اغتشاشاتی که رخ می‌داد بودند. (همان: ۴۱۲)

شهرهای ساسانی از مراکز اداری، تجاری و صنعتی بودند که قصر پادشاه و سربازخانه‌ها مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقاط شهر را اشغال می‌کردند. (دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۳۱۹) از آنجایی که شهرها در اراضی شخصی پادشاه بنا می‌شد، به تدریج از نفوذ اقتصادی و به تبع آن از نفوذ سیاسی اشراف بر شهرها کاسته شد و شهرها به مراکز اقتصادی و سیاسی تبدیل شد. افزایش و توسعه شهرها موجب رونق بازارهای داخلی و مراکز ترانزیت شرق و غرب شد؛ به طوری که راه بازرگانی چین و هندوستان که به سوریه و میان رودان و روم شرقی منتهی می‌شد، از شهرهای ایران به ویژه تیسفون می‌گذشت. بازرگانان و صنعتگران که رفته رفته ثروتمند می‌شدند، خواستار دگرگونی در مناسبات اجتماعی آن زمان شدند که به سود نظام اشرافی نبود. بدین ترتیب شهرهای دوره ساسانی علاوه بر مراکز اداری و تجاری و صنعتی، به مراکز سیاسی و به پایگاه‌های دولت ساسانی تبدیل شدند. در مبارزه‌ای که در قرون چهارم و پنجم بین قدرت پادشاه و اشراف زمیندار در گرفت، شهرها از قدرت و نفوذ پادشاه پشتیبانی کردند.

هنگامی که پادشاهان ساسانی پس از شاپور دوم در تحت نفوذ اشراف درآمدند، موضوع سیاست شهرسازی دچار بحران گردید. پس از اینکه قباد به حکومت رسید و از نفوذ و قدرت اشراف کاسته شد، شهرهای جدیدی به وسیله او ساخته شد و اقتصادی را بنا نهاد که موجب ترویج تجارت و تولیدات شهری گردید. (همان: ۳۲۱-۳۲۰) با این سیاست شهرسازی بود که توانست قدرت اقتصادی اشراف زمیندار را تضعیف کند.

اتحاد اشراف و موبدان

اشراف از حمایت کامل روحانیت برخوردار بودند و به هنگام ضعف و انحطاط سلطنت با هم متحد می شدند و در برابر پادشاه می ایستادند. (هوار، ۱۳۷۹: ۱۸۸) هنگامی که پادشاه تحت نفوذ اشراف و روحانیون قرار داشت، جمع آوری خراج و مالیات از اراضی اشراف و روحانیت از سامان دهی خارج می شد و دولت ساسانی هیچ گونه کنترلی بر فعالیت های اقتصادی آنان نداشت (Gyseken, 2001: VIII/105); چنان که مسئول جمع آوری مالیات ارضی و نظام زمین داری اربابی و روستایی در زمان بهرام پنجم به دست اشراف بود. (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۲/۱) در طول حکومت ساسانی نوعی رقابت مداوم و نهانی میان دستگاه سلطنت و روحانیت زرتشتی وجود داشت که این رقابت با رسمی شدن دیانت زرتشتی افزایش یافت تا جایی که تاج بر سر شاه می گذاشتند و در شورای سلطنتی و در انتخاب ولیعهد صاحب نظر بودند، به طوری که عزل شاه تا حدود زیادی به رأی و نظر موبدان موبد بستگی داشت و این خود اسلحه خطرناکی در دست موبدان بود. (نامه تنسر، ۱۳۸۹: ۸۶؛ کریستن سن، ۱۳۳۲: ۲۸۷) که با کمک اشراف و درباریان اعمال می شد. هرگاه روش حکومت داری پادشاه را مخالف منافع طبقه خود تشخیص می دادند، زمینه سقوط حکومت او را فراهم می کردند. چنان که در مورد اردشیر دوم پسر هرمزد، موبدان و نجباء او را بعد از چهار سال از سلطنت عزل کردند. (طبری، ۱۴۰۸: ۴۰۲/۱؛ کریستن سن، ۱۳۳۲: ۱۳۰) و یا می توان به عزل قباد اول از سلطنت و زندانی کردن او و روی کار آوردن جاماسب اشاره داشت. مسأله ای که بیش از همه روحانیون زرتشتی را دچار فساد و انحراف کرد، همکاری آنها با اشراف و بزرگان و یک صدا شدن با آنها در هنگام ضعف و انحطاط دولت ساسانی و مخالفت با پادشاه بود که آنها را از ارزش های دینی به رقابت های سیاسی می کشاند. (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۹/۱) و در واقع با پشتیبانی اشراف و اعیان آتشکده به یک کانون سیاسی بدل شده بود و هر کدام از آنان که فرمانبردار نبودند، دچار مخالفت موبدان قرار می گرفتند تا جایی که انجمن روحانیان ساسانی (مگوستان) به ریاست

موبدان موبد، چنین پادشاهی را از سلطنت عزل یا گناهکار اعلام می‌کرد. چنان که یزدگرد اول به سبب آن که با مسیحیان در ایران بدرفتاری نکرد و به دستور موبدان به کشتار آنها تن درداد، او را «بزهکار» لقب دادند که در دوره اسلامی و منابع عربی یزدگرد اول، یزدگرد ائیم نامیده شد (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۴۹؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۷۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۵.ق: ۱۱۳) و به ناچار او پس از هشت سال پادشاهی ناچار شد مانند پدران خود با مسیحیان ایران بدرفتاری کند. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۰۶)

موبدان موبد علاوه بر قدرت معنوی جامعه ایرانی، با در دست داشتن ریاست معابد و در رأس آنها سه آتشکده مهم «آذرگشنسب» (۶)، «آذر فرنیغ» (۵) و «آذر برزین مهر» (۶) که دارای ثروت‌های بیکران بود که از طریق مالیات‌های گوناگون مذهبی، نذورات و صدقات مردم و هدایای پادشاهان ساسانی (۷) و شاهزادگان و اشراف گردآوری می‌شد، به تدریج معابد را از صورت یک مکان مقدس خارج ساخت و به مراکز عمده اقتصادی درآورد و موبدان موبد به یک قدرت معنوی، سیاسی و اقتصادی تبدیل شد. (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۳۰۹؛ کریستن سن، ۱۳۳۲: ۱۳۸) بدین ترتیب روحانیون زرتشتی در قلب دولت ساسانی دولت دیگری ایجاد کرده بودند. (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۹۰)

در کشاکش میان پادشاه و اشراف تنها مقام فره ایزدی بود که برای پادشاهان ساسانی دست نخورده باقی می‌ماند که آن هم از طریق موبدانی هم چون کرتیر از یک قدرت معنوی و آسمانی به یک قدرت دنیوی تبدیل شده بود. بر روی برخی از سکه‌های اردشیر اول، بنیانگذار سلسله ساسانی، لقب «چهره از ایزدان» وجود دارد: سرور مزدایرست اردشیر شاهان شاه ایران که چهره از ایزدان (دارد). «این لقب را ۹ پادشاه ساسانی به طور پی در پی به کار برده‌اند که عبارتند از: اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱ م)، شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م)، هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳ م)، بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶ م)، بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ م)، بهرام سوم (۲۹۳-۲۹۳ م)، نرسه (۲۹۳-۳۰۲ م)، هرمزد دوم (۳۰۲-۳۰۹ م)، شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۳ م) و (شاپور سوم ۳۸۸-۳۸۳) در طی این مدت، پادشاهان ساسانی مدعی بودند که از نژاد ایزدی‌اند. دلیل حذف این لقب در واقع ظهور کرتیر و مبارزه او در ساختار و سازمان سلسله مراتب روحانی دیانت زرتشتی بوده است. کتیبه کرتیر رشد قدرت او را از مقام هیبردی ساده تا موبدان موبد و نگهبان آتشکده آناهید- اردشیر و ایزدانو آناهید در استخر، که وظیفه پادشاهان نخستین ساسانی بود، نشان می‌دهد. پادشاهان ساسانی در نتیجه مبارزه و کوشش کرتیر قدرت دینی و قدسی خود را از دست دادند. برپایه القاب روی سکه‌ها، به نظر می‌آید که در پایان قرن چهارم پادشاهان ساسانی، بخش اعظم قدرت دینی خود را به روحانیان واگذار کرده‌اند. (دریایی، ۱۳۸۷: ۱۱-۹) اوج این قدرت روحانیون در زمان پادشاهی بهرام دوم، هرمز دوم و شاپور دوم است. (Wieshofer, 1996: 213) بدین ترتیب تشکیلات دیانت

زرتشتی عامل اصلی در حذف این لقب بوده است. پادشاهان ساسانی که نیاکانشان ایزدی تصور می‌شدند و روحانیانی بودند که در پرستشگاه آناهید خدمت می‌کردند، در پایان سده چهارم میلادی به حاکمانی دنیوی تبدیل شدند. (دریایی، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۱) گسترش

تعیین جانشینی پادشاه و کسب مقام صدر اعظم از سوی اشراف

قدرت اشراف از آغاز حکومت ساسانی از زمان اردشیر اول تا مرگ شاپور دوم، محدود گردید اما پس از مرگ شاپور دوم تا زمان قباد اول، اشراف از نو خطری برای قدرت سلطنت محسوب می‌شوند، به ویژه که موبدان را هم با خود متحد کردند. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۱۳۶) اردشیر اول، شاپور اول و شاپور دوم جانشینان خویش را خود انتخاب کرده اند اما در مدت زمان بین اردشیر دوم و قباد، انتخاب پادشاه به عهده اشراف بود. (نامه تنسر، ۱۳۸۹: ۱۵) قدرت پادشاه که بر اثر مخالفت اشراف و موبدان ضعیف می‌گشت، دیگر در تعیین جانشین خود همچون پادشاهان نخستین ساسانی اجازه‌ای از خود نداشت. (؛ Frye, 2006: 3(I)/133) و همچون گوی چوگان در دست اشراف و موبدان قرار گرفت. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۲۹۷) هنگامی که هرمزد دوم در گذشت، پسرش آذر نرسه (۳۰۹-۳۰۹ م) به پادشاهی رسید اما در مدت زمان کوتاهی توسط اشراف و موبدان سرنگون شد. (Daryaei, 2009: 16) ازدیاد نفوذ اشراف در زمان اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) آغاز شده بود که منجر به قتل اشراف شد و پس از گذشت چهار سال از سلطنتش توسط اشراف عزل می‌شود. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۳۳؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴ ه.ق: ۱۱۳؛ یعقوبی، ۱۴۱۳ ه.ق: ۱/۲۰۴) و در زمان شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م) و بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م) هنگامی که ایران در صدد یافتن راه حل جدیدی برای مسأله ارمنستان است، ادامه یافت (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۳۵۶). در دوره سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) رقابت میان پادشاه و اشراف شدت می‌یابد (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۴۹؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۷۴) این افزایش قدرت به اندازه‌ای بود که یزدگرد اول ناگزیر از محدود کردن آنان شد و به همین جهت موبدان ساسانی به او لقب بزه‌کار یعنی گناهکار دادند. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۴۹؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۷۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴ ه.ق: ۱۱۳) و او به منظور مقابله با اشراف و موبدان یک سری امتیازات به مسیحیان بخشید و تلاش کرد تا روابط صلح و آشتی خویش را با روم شرقی حفظ نماید و حتی قیام فرزند امپراطور روم؛ یعنی تئودوس دوم هم می‌شود. یزدگرد اول در سال ۴۲۰ م به نحو مرموزی در موقع سرکشی در شرق هیرکانی (گرگان) می‌میرد. طبق اخبار و گزارشاتی که از منابع ساسانیان به دست رسیده از درون یک چشمه اسب بسیار زیبایی بیرون دوید، به

طوری که هیچ کس را اجازه نمی‌داد به او نزدیک شود و هنگامی که پادشاه به او نزدیک شد با سم خود به سینه او زد و یزدگرد اول در دم جان داد. (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۰۴/۱؛ یعقوبی، ۱۴۱۳ ه.ق: ۲۰۴/۱)

به نظر نولدکه، نمایندگان طبقه اشراف این داستان را جعل کرده‌اند تا جنایتی را که در یک ایالت دوردست انجام شده مکتوم بدارند. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۹) رفتار بعدی اشراف، نظر نولدکه را تأیید می‌کند زیرا آنها نگذاشتند هیچ یک از پسران یزدگرد اول از ترس این که مبدا آنها نیز همان سیاست پدر را ادامه دهند، به سلطنت برسند و از نسل فرعی سلسله ساسانی، خسرو را به پادشاهی منصوب کردند. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۵۰-۵۴۹) شاپور پسر ارشد یزدگرد اول، که در بخشی از ارمنستان حکومت می‌کرد، چون از مرگ پدر مطلع شد با شتاب به پایتخت آمد تا حق خود را کسب نماید ولی به دست همان اشراف به قتل می‌رسد. (دیاکونوف، ۳۰۴: ۱۳۹۰) پسر دوم یزدگرد اول به نام بهرام، وقتی از مرگ پدر و برادر خود آگاه شد به همراه قشونی به فرماندهی پسر منذر، موسوم به نعمان، علیه اشراف ایران قیام کرد، وی در جنگ پیروز می‌شود و سلطنت را به دست می‌آورد. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۵۲) البته سلطنت بهرام پنجم نشان داد که اشراف بیهوده از فرزند یزدگرد اول بیم و هراس داشتند، به طوری که تمام قدرت در دست مالکین و اشراف بزرگ متمرکز شد و در واقع نماینده اشراف که در دوران یزدگرد اول منصب «وزرگ فرمذار» (صدراعظم) را داشت کسی جز مهرنرسی نبود، از وزرای مشهور بهرام پنجم و یزدگرد دوم که فردی متعصب به آیین زرتشت که معابد زیادی احداث کرده بود و در ایالات پارس هم صاحب اراضی زیادی بود. به لقب «هزار بندک» مشهور بود (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۰۳/۱)؛ یعنی کسی که مالک هزاربند است. برده‌ها در املاک او به کشت و زرع اشتغال داشتند. بر اساس گزارش طبری از املاک مهرنرسی، املاک او در فارس در حوالی اردشیرخوره و شاپور قرار داشت. روستاها و اراضی کشاورزی جزء تملکات او بود. (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۲/۱)

در این زمان، مقام واستریوشان سالار (رئیس زمینداران) به پسر دوم مهرنرسی به نام ماه گشنسب (Mah Gosnasp)، واگذار شد که سوای مالیات ارضی، کل نظام زمین‌داری اربابی و روستایی تحت نظارت او قرار گرفت. مقام ارتیشاران سالار (سپهسالاری کل قوا) به پسر سوم مهرنرسی به نام کاردار (Kardar) رسید و مهم‌تر از اینها، پسر اول او زروانداد (Zravandadh)، مقام هیربدان هیرید را در دست گرفت. مهرنرسی سه آتشکده به نام‌های پسران خود به نام‌های «ماه گشنسپان»، «کارداران» و «زرواندان» ساخت. (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۲/۱) سه مقام مهم واستریوشان سالار، ارتیشاران سالار و هیربدان هیرید که در اختیار اشراف بود، باعث آن شد که بهرام پنجم به هنگام جلوس بر سلطنت نه

تنها در کاهش مالیات ارضی تعهد بدهد، بلکه افزون بر این بیش از پدرش مطیع موبدان باشد. او همچنین متعهد شد که مقرری (بیستگانی) سپاهیان را افزایش دهد. سپاهییانی که هسته اصلی آن اسواران در دست اشراف بود. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۲۲-۲۳) بهرام پنجم پس از پیروزی بر هپتالیان و کسب غنایم بسیار، پرداخت مالیات ارضی را به مدت سه سال به اشراف می بخشید و بسیاری از غنائم نفیس را هم وقف آتشکده شیز می کند. (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۰/۱) افزون بر این بیست میلیون درهم به بزرگان و اشراف می دهد (همان: ۴۱۱/۱)

منابع مسیحی، مهرنرسی را از جهات منفی مورد مطالعه قرار داده است و خصومت و عناد او را نسبت به آیین مسیح یادآور می شوند. در این دوره جدایی تشکیلات مسیحیان ایران از امپراتوری روم شرقی به وجود آمد. اما دیری نگذشت که میان ایران و روم شرقی جنگ در گرفت و این جنگ ثمره و نتیجه خط مشی سیاسی اشراف به رهبری مهرنرسی بود. مهرنرسی شخصاً فرماندهی این لشکرکشی را به عهده داشت (همان: ۳۰۵) بهرام پنجم که قدرت را به دست اشراف سپرده بود، خود به لهو و لعب مشغول بود. (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۲۸۷) پس از بهرام پنجم، در دوران سلطنت یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م) اشراف به رهبری و هدایت مهرنرسی به سیاست پیشین خود ادامه دادند و حملات آنها متوجه ارمنستان شد. آنها با تمام قوا می کوشیدند تا طبقه حاکمه ارمنستان از آیین مسیحیت صرف نظر کنند و آیین زرتشتی را بپذیرند. یزدگرد دوم (در واقع مهرنرسی) برای روحانیون و اشراف ارمنستان نامه ای فرستاد. در این نامه پیشنهاد شده بود که اهالی ارمنستان از پیروی آیین مسیح دست بردارند. (کریستن - سن، ۱۳۳۲: ۳۰۸) پس از مرگ پیروز اول (۴۵۹-۴۸۴ م) اشراف تصمیم گرفتند خودشان در تحکیم مبانی سلطنت اقدام کنند. اشراف برادر پیروز اول، بلاش (۴۸۴-۴۸۸ م) را به پادشاهی برگزیدند. نمایندگان معروفترین اشراف ایرانی «زرمهر» (سوخرا) از خاندان کارن و «شاپور» از خاندان مهران، ابتکار تشکیل یک قشون جدید را برای مبارزه با ارامنه در دست گرفتند. (Daryaei, 2009: 25) و از بلاش خواستند که سپهسالاری عراق و فارس را به سوخرا واگذار کند. (ثعالبی، ۵۸۳: ۱۹۶۳) پس از چهار سال اشراف او را عزل می کنند.

عصر قباد، نقطه عطف جدال پادشاه با اشراف و موبدان

اشراف به رهبری «زرمهر» (سوخرا) پسر فیروز، قباد اول را در سال ۴۸۸ م به سلطنت برگزیدند و امید آن داشتند که پادشاه جدید مطیع آنها خواهد بود، ولی به طوری که حوادث سالهای اولیه سلطنت قباد اول نشان می‌دهد، آنها در اشتباه بودند، قباد کوشید تا خود را از استیلا سوخرا که از سران خاندان کارن بود نجات دهد. لذا از رقابت میان سوخرا و شاهپور مهران استفاده کرد و با همکاری شاهپور مهران، سوخرا کشته شد. (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۱۹/۱-۴۱۸؛ ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۸۸؛ یعقوبی، ۱۴۱۳ ه.ق: ۲۰۶/۱) قباد نه تنها دستور قتل او را داد، بلکه همه املاک و اموال او را تصرف کرد و املاک و اقطاع او را خالصه سلطنتی نمود. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۵۸۸) بدین ترتیب قباد اول در نخستین روزهای سلطنت خود از سویی با گروهی از اشراف به رهبری زرمهر و از طرف دیگر با جنبش مزدکیان روبرو بود. جنبش مزدکیان عکس‌العمل شدیدی بود در برابر افزایش قدرت اشراف و موبدان که از سوی آنها بر توده مردم که طبقه مولد ثروت و پرداخت کننده مالیات‌ها بودند، وارد می‌آمد؛ در نیمه دوم عمر حکومت ساسانی به اوج خود رسیده بود. (بیانی، ۱۳۸۰: ۵۳) اتحاد قباد با مزدکیان دلیلی جز این نداشت که او در پی آن بود تا ضربه شدیدی به اشراف مقتدر وارد و از نفوذ و ثروت و افتخارات خانوادگی آنها در عرصه حکومت جلوگیری کند. (سامی، ۱۳۴۲: ۲۷۱/۱) شورش اجتماعی مزدکیان قدرت اشراف را در معرض خطر قرار داد و به خصومت میان پادشاه و اشراف دامن زد. (Brosius, 2006: 151-153) جامعه ایرانی عصر ساسانی بر دو رکن بنا شده بود: یکی مالکیت و دیگری خون. اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه ایرانی به شمار می‌رفت. (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۷۴) در اواخر قرن پنجم میلادی اساس و بنیان این نظام اجتماعی، به واسطه شورش مزدک در معرض تهدید قرار می‌گیرد. و از بین بردن خلوص خون اشراف و شکستن روابط خانوادگی باعث تضعیف قدرت اشراف می‌شود. (همان: ۱۱۵) شورش مزدک در تقابل با اشراف زمین دار و با هدف اشتراک همگانی زنان و اموال صورت گرفت. سیاست اجباری اشتراک همگانی زنان توسط مزدکیان و با هدف فرسودن بنیان ایدئولوژیک حقوق سیاسی اشراف یعنی «اصل خون» (Mystique of Blood) اتخاذ گردید. از سوی دیگر قباد با قبول ترویج عقاید مزدکیان ضربه‌ای نیز به اتحاد اشراف و روحانیون زرتشتی وارد کرد، از این رو با مزدکیان پیمان اتحاد و دوستی بست و در پی این اتحاد اموال اشراف مصادر شد. این اتحاد تا به جایی پیش رفت که مزدک خزانه‌دار و مشاور قباد در امور مهم کشور شد. (فردوسی، ۱۹۷۰: ۴۲/۸)

پس از گذشت هشت سال از سلطنت قباد در سال ۴۹۶ م اشراف با همکاری موبدان، ایشان را از سلطنت خلع و به حبس ابد در زندان « انوش برد» محکوم کرد و برادر او جاماسب به پادشاهی برگزیده شد. (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۸۵؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۵ق: ۲۰۶/۱) قباد با مساعدت زن خود و به همراه سیاوش (۸) و با کمک پادشاه هپتالیان، دوباره در سال ۴۹۹ م بر تخت سلطنت می‌نشیند و نسبت به اشراف و موبدان رویهٔ ملایم‌تری در پیش می‌گیرد و به تدریج از مزدکیان کناره می‌گیرد. مزدکیان از پسر ارشد قباد به نام کاووس که تربیت شده آنها و دارای گرایش‌های مزدکی بود برای اینکه او وارث تاج و تخت سلطنت شود حمایت می‌کردند و این در حالی بود که خسرو فرزند کوچکتر قباد از مخالفین سرسخت مزدک و مزدکیان بود و از حمایت روحانیون زرتشتی و اشراف برخوردار بود. کاووس نیز به نیت دستیابی به تاج و تخت سلطنت، دست به یک قیام مسلحانه می‌زند ولی سرکوب می‌شود و به قتل می‌رسد. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۳۸۶، ۳۸۳) و سرانجام ولیعهد او خسرو (خسرو اول) به رضایت خود قباد ریشه مزدک و مزدکیان را قطع می‌کند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۶۱-۶۰؛ کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۳۸۴) در این راستا، سیاوش که مقام ارتیشاران سالار را که در زمان بهرام پنجم (بهرام گور)، زیر سلطهٔ اشراف و در دست فرزند مهرنرسی، ماه گشنسب بود، در دست داشت. که احتمالاً دارای گرایش‌های مزدکی بود و اشراف هم از مخالفان جدی او بودند. در جلسه‌ای از سوی اشراف و موبدان، او متهم به انحراف از دین می‌شود و مقام ارتیشاران سالار از او سلب می‌شود و در این محاکمه او محکوم به مرگ می‌شود و قباد نیز رأی صادر شده را تأیید می‌کند و سرانجام او اعدام می‌شود. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۳۸۱-۳۸۰)

خسرو اول، قبل از هر چیز کوشید تا خسارت و زیان‌هایی را که مزدکیان به اشراف وارد ساخته بودند، جبران نماید و اراضی، زنان و اموالی (۹) که از سوی مزدکیان مصادر شده بود، به صاحبانشان بازگرداند. (طبری، ۱۴۰۸: ۴۲۳/۱؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۶۱) دستاورد خسرو اول در فرونشاندن جنبش مزدکیان آن چنان با اهمیت بود که از آن پس در سنت زرتشتی لقب انوشیروان (دارای روان نامیرا (جاودان) به وی اعطا می‌شود. (مسعودی، ۱: ۲۹۰/۱۴۰۹) جنبش مزدکی که به سود تودهٔ مردم و به ضد اشراف شکل گرفته بود، با درایت خسرو اول به گونه‌ای چرخید که از یک سو حرکت توده‌ای مردم را کنترل کرد و جهت رفاه مردم و تضعیف قدرت اشراف به اصلاحاتی دست زد و از سوی دیگر قدرت اشراف را کاهش داد و قدرت سلطنت را احیا کرد. (بیانی، ۱۳۸۰: ۶۲-۶۱)

اسپاهبدان(۱۰) یا استقلال نظامی پادشاه از اشراف

از جمله مشکلات اساسی پادشاهان ساسانی در مبارزه با اشراف این بود که آنها به سپاه خود متکی نبودند وضع مالیات و سربازگیری از طریق زمینداران بزرگ و اشراف انجام می‌گرفت، قباد اول و خسرو اول از ضعف اشراف به دلیل شورش‌های مزدکیان برای تبدیل زمین‌های متعلق به اشراف به زمین‌های متعلق به پادشاه سود جستند. (ویسهوفر، ۱۳۸۳: ۲۳۴-۲۳۳) در هر جا که زمین‌های اشراف به آنها برگردانده شد یا ملک بی‌صاحبی به اشراف اعطا شد، با اجازه و ضمانت پادشاه انجام گرفت و بهایی که آنها در قبال آن می‌پرداختند به پرداخت مالیات و تهیه سپاه به پادشاه متعهد می‌شدند. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۲۹۸-۲۹۹) خسرو اول در پی آن بود که قشون منظمی داشته باشد که از پادشاه حقوق و مزد بگیرند و اوامر و فرامین او را اطاعت کنند. در این راستا خسرو اول اصلاحاتی را انجام داد. منصب ایران سپاهید (فرماندهی سپاه) را حذف و کشور را به چهار منطقه نظامی تقسیم کرد. (۱۱) (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۲۲/۱؛ گیرشمن، ۱۳۴۴: ۳۷۶؛ کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۳۹۴) و فرماندهی هر یک از این مناطق را به یک سپهبد تفویض کرد. با این کار خطر تمرکز کلیه نیروهای کشور در دست یک نفر از میان رفت. این چهار منطقه نظامی، گرچه واکنشی در برابر آن شکست‌های جنگی بود که در دوره قباد اول و پدرش پیش آمده بود. تاخت و تازهای هپتالیان در شرق و نیز جنگ با رومی‌ها در مرزهای غربی و یورش عرب‌ها به درون قلمروساسانی از سوی جنوب، این باور را شدت بخشید که حکومت ساسانی باید توانایی رویارویی با دشمنان را در مرزهای گوناگون داشته باشد. شاید این خود علت توزیع قدرت نظامی در دستان چهار سپاهبد بوده باشد تا آنها بتوانند با تاخت و تازها و یورش‌های بیگانگان مقابله کنند. (دریایی، ۱۳۸۸: ۲۶) اما این توزیع قدرت نظامی در دولت ساسانی باید فراتر از یک سامان‌دهی نظامی تنها بوده باشد، بلکه آن نتیجه منازعات شدید اشراف با پادشاهان در سال‌های پایانی حکومت ساسانی است. در این راستا است که خسرو اول در پی تضعیف قدرت اشراف در دستگاه اداری و نظامی (۱۲) این اصلاحات را انجام داد (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۴۱۲) اگر چه منابع اسلامی آغاز این اصلاحات را به دوره خسرو اول، نسبت داده‌اند اما پاره‌ای از سکه‌ها هم این چهار منطقه نظامی را در دوره پادشاهی قباد اول، نشان می‌دهند که ضرب آنها هم‌زمان با آغاز این اصلاحات است. این سکه‌ها، در سال‌های سی و دوم تا چهارم پادشاهی قباد اول، یعنی ۵۲۰ تا ۵۲۸ میلادی، ضرب شده‌اند. Paruck, 1924: (105) از این رو، زمان آغاز چهار منطقه نظامی در قلمرو ساسانی را می‌توان به آغاز سده ششم

میلادی و نه دیرتر نسبت داد. در دوره پادشاهی خسرو اول، این اصلاحات می‌بایست نهادینه شده باشند و از این رو منابع اسلامی این اصلاحات را به وی نسبت داده‌اند. (دریایی، ۱۳۸۸: ۲۶)

از دیگر اصلاحات خسرو اول این بود که در دستگاه اداری نیز اصلاحاتی انجام داد که وظایف و اختیارات وزورگ فرامتر بین او و رئیس دبیران و رئیس اداره مالیات (وستریوشان‌سالار) تقسیم گردید. تمام این اصلاحات موجب تقویت قدرت پادشاه و حکومت مرکزی و تحکیم قدرت کشور می‌گردید در حالی که در مقابل، اشراف و حکمرانان تجزیه‌طلب از این اصلاحات آسیب شدیدی را دیدند. دوران سلطنت خسرو اول را محققان اوج قدرت و اقتدار حکومت ساسانیان می‌دانند. (دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۳۵۰)

بدین ترتیب خسرو اول تشکیلات نظامی را که به سبک ملوک‌الطوایفی بود، به یک سپاه و نیروی نظامی ثابت و دائم تغییر داد به طوری که حتی هیأت اسواران اشرافی هم مستمری بگیر دولت شدند. (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۳۹۱) ظهور اشراف نظامی در کنار اشراف، بعدها در زمان جانشینان خسرو اول، خود این اسپاهبدان نقطه آغازین نافرمانی و عصیان قرار گرفتند؛ از جمله در زمان خسرو دوم و عصیان بهرام چوبین یکی از چهار اسپاهبد را می‌توان یاد کرد. عواملی همچون، کسب قدرت نظامی و اختیار برداشت خراج و تأمین سپاه از منطقه خود، این فرماندهان را به سوی خود مختاری و یاغیگری سوق می‌داد. بدین ترتیب یکی از مشکلات اساسی خسرو دوم پس از تصاحب تاج و تخت، مقابله با اشراف نظامی قدرتمند بود.

دهقانان یا استقلال اقتصادی پادشاه از اشراف

در آخرین برهه‌ی زمانی حیات ساسانیان؛ یعنی از عصر خسرو اول به بعد، دو تحول عمده در ساختار اشرافیت پدید آمد: نخست آن که خسرو اول با تحت سرپرستی قرار دادن فرزندان بازمانده از کشتار اشراف در جنبش مزدک، طبقه جدیدی از اشراف درباری را پدیدآورد که وابسته به خود او بودند. (کریستن‌سن ۱۱۶: ۱۳۷۴) و دوم آن که وی کوشید با حمایت از اشراف درجه دوم (دهقانان) که طرفدار شاه بودند، سدی محکم در برابر وسپوهران ایجاد کند. (فرای ۱۳۷۷: ۳۶۶)

نجبای درجه دوم؛ یعنی دهقانان، که حضور سیاسی چندانی در کانون اصلی قدرت نداشتند، توانستند به عنوان یک طبقه اجتماعی در نتیجه اصلاحات ارضی خسرو اول پدیدار شوند. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۶۷) و در لایه‌های میانی نظام اجتماعی و سیاسی عصر ساسانی نفوذ کنند و اداره امور اقتصادی کشور از جمله کشاورزی و مالیات را در دست گیرند. در ساختار اقتصادی عصر ساسانی علاوه بر اشراف

بزرگ، دهقانان قرار داشتند که رؤسای دهات بزرگ بودند و ارتباط روستاییان و حکومت مرکزی را تأمین می‌کردند و عرصه‌های اقتصادی و دوایر دولتی امور جامعه ساسانی را اداره می‌کردند تا به استحکام مقام سلطنت آسیبی وارد نشود. آن‌ها در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی، قدرت و اهمیت بیشتری یافته بودند و ستون فقرات دولت ساسانی را تشکیل می‌دادند. (Frye, 2006: 3(I)/154) پادشاه ساسانی خسرو اول نیز با در اختیار قرار دادن زمین و پول و سیاست‌های حمایتی و تشویقی، آنها را در برابر اشراف قرار می‌داد. (Frye, 2006: 21/ 740) دهقانان در سطح محلی طرفدار پادشاه بودند و در صورت لزوم به لحاظ نظامی هم به او یاری می‌رساندند و مسئول جمع‌آوری مالیات از کشاورزان هم بودند. بدین ترتیب نقش دهقانان و تقویت آنان از سوی خسرو اول این بود که از قدرت اشراف کاسته شود و از نفوذ آنان در عرصه‌های سیاسی- اقتصادی جلوگیری شود. (ویسهوفر، ۱۳۸۳: ۲۱۶) پادشاهان ساسانی تنها از املاکی که مستقیماً تحت نظر آنها بود، از نظام مالیاتی منظمی برخوردار بود و به دلیل قدرت اشراف، کل املاک کشور تحت نظارت یکنواخت مالیاتی نبود. قباد از طریق مزدکیان قدرت اشراف را در هم شکست. اصلاحات خسرو اول با ماهیت بنیادی خود، نه تنها مالیات‌های مستقیم ارضی اشراف بزرگ را افزایش داد، بلکه برای اولین بار تمامی درآمدهای حاصل از مالیات سرانه - ارضی سرازیر خزانه شاهی شد و با ایجاد نظامی جدید برای نجبا و ارتش، ساختار اجتماعی امپراطوری و جایگاه سلطنت نسبت به اشراف را به طور کلی متحول کرد. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۵۱) بدین ترتیب خسرو اول از منازعه طولانی و گسترده که میان اشراف و سلطنت بود، فاتحانه بیرون آمد و هیچگاه سلطنت ساسانی به اندازه این زمان، استوار نبود به طوری که گزارشات تاریخی نشان می‌دهد، تعداد زندانیان و اشراف محکوم به مرگ بسیار بوده است. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۷۳) تمام طبقات جامعه ساسانی حتی روحانیون زرتشتی نیز مطیع پادشاه بوده‌اند. (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۳۶۴) تلاش‌های خسرو اول برای نجات شاهنشاهی ساسانی از سقوط پس از مرگ او ادامه نیافت و بار دیگر حکومت ساسانی به روال گذشته بازگشت و مقام سلطنت در تار و پود نظام متکی بر اشرافیت اداری و نظامی، به سرعت قدرت گذشته خود را بازیافت و روحانیون زرتشتی نیز برای پیشگیری از حوادثی نظیر نهضت مزدکی، بر شدت عمل خود نسبت به مردم از سوئی و رخنه و نفوذ در حکومت از سوی دیگر افزودند. (بیانی، ۱۳۸۰: ۶۲)

اوج منازعات میان شاه و اشراف

در سال ۵۷۹ م هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) فرزند خسرو اول، به سلطنت نشست. در دوران حکومت او منازعات و مناقشات میان پادشاه و اشراف به مرحله نهایی خود رسید و بسیاری از سران و بزرگان اشراف و وابستگان به موبدان به قتل می‌رسند. (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۱/۴۶۲) و وحدت روحانیون و اشراف تا به جایی پیش رفت که گروهی از اشراف به رهبری و سرکردگی دو برادر به نام‌های «ویندویه» و «ویستاهم» که از خاندان اسپهپات بودند، او را دستگیر و نابینا کردند و سپس به قتل می‌رسانند. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۶۶۱-۶۶۰) بعد از این واقعه پسر هرمزد چهارم به نام خسرو (۵۹۰-۵۹۰ م خسرو دوم مشهور به خسرو پرویز) به پادشاهی برگزیده می‌شود.

یکی از مشکلات خسرو دوم پس از تصاحب تاج و تخت، مقابله با اشراف نظامی قدرتمندی هم چون بهرام چوبین بود. در اواخر سال ۵۹۰ م از جانب اشراف به رهبری یکی از فرماندهان هرمزد چهارم به نام بهرام چوبین که از خاندان اشرافی اشکانی مهران بود، اغتشاش بزرگی ایجاد می‌شود. او از امیران لشکری و متنفذ و یکی از چهار اسپهبد هرمزد چهارم بود که به اتکاء سپاهیان خود، پایتخت (تیسفون) را محاصره می‌کند و خسرو دوم هم که به اطرافیان و سپاهیان خود اعتمادی نداشت، تیسفون را ترک می‌کند و به روم شرقی نزد امپراتور «ماوریکیوس» پناهنده می‌شود. تصاحب مقام سلطنت از سوی بهرام چوبین (۵۹۰-۵۹۲ م) که از خاندان اشراف بود، نه خاندان ساسانی و به تعبیری از فرّه ایزدی برخوردار نبود، لغزش بزرگی محسوب می‌شد. (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۳۶۷) و در تاریخ ساسانیان نخستین بار بود که نماینده یک خاندان غیرسلطنتی، حتی از خاندان اشراف مقام سلطنت را غضب کند و خود را پادشاه معرفی کند و از آنجایی که هر نماینده برجسته‌ای از اشراف، مقام خود را از بهرام چوبین کمتر نمی‌دید راغب به اطاعت از او نبود. از طرفی دیگر احترام به سلسله ساسانی و مقام سلطنت آن قدر ارجمند تلقی می‌شد که رفتار بهرام چوبین یک نوع توهین و هتک حرمت به مقدسات جامعه ایرانی محسوب می‌شد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۹۰) اشراف او را که از میان خودشان بر خاسته بود، به پادشاهی قبول نداشتند و موبدان نیز از تقدس مقام او امتناع می‌کردند. شورش بهرام چوبین در تاریخ ساسانی را می‌توان آغاز بحران مشروعیت دولت ساسانی دانست. (pourshariati, 2009: 123)

ماوریکیوس امپراتور روم شرقی، هم مشروط بر اینکه خسرو دوم شهرهای دارا ۱۳ و مایفرقت (میافارقین Martyropolis) را به او واگذار کند، از او حمایت کرد و بهرام چوبین در مقابل نیروی امپراتوری روم شرقی و ارمنستان و نیروهای ایران که نسبت به خسرو دوم وفادار مانده بودند، تاب

مقاومت نیارود و در شهر گانزاک واقع در آذربایجان غربی (آتروپاتن)، سپاهش درهم شکست و به سوی مشرق گریخت و به ترک‌ها پناهنده شد و دیری نگذشت که در آنجا به قتل رسید. (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۴۶۶) بدین ترتیب خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م) باردیگر به سلطنت رسید و زنان مسیحی ایشان ماری (مریم) دختر امپراتوری روم شرقی بود و دیگری شیرین از اهالی سوریه بود.

خسرو پرویز بعدها هنگامی که قشون روم شرقی به نزدیکی تیسفون رسید و خود در بستر بیماری بود، تصمیم می‌گیرد سلطنت را به پسرش «مردان شاه» که مادرش شیرین بود، تفویض کند ولی با مخالفت اشراف روبرو می‌شود و سرانجام پادشاه به زندان روانه می‌شود. از جمله اتهاماتی که پس از عزل خسرو پرویز بر او وارد می‌شود، زندانی تعداد چشمگیری از بزرگان و مقامات بلند پایه در حکومت او بود. (طبری ۱۴۰۸ ه.ق: ۴۸۵/۱) که حتی منجر به تصفیه و اعدام وزیرانی هم چون بزرگمهر شد. (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۷۱/۱-۲۷۰) قباد دوم (۶۲۸-۶۲۸ م) پسر پادشاه و ملکه بیزانس ماری به پادشاهی برگزیده می‌شود و به دلیل فشار و اصرار اشراف و فرماندهان، دستور قتل پدر خود، خسرو دوم را صادر می‌کند. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۷۲۴) ایشان برای کسب بلامنازع سلطنت، تمام برادران خود را به قتل می‌رساند به طوری که گزارش شده تعداد آنها به هفده نفر می‌رسد. (دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۳۵۸) پس از مرگ خسرو دوم، تضعیف حکومت مرکزی به وقوع پیوست. در طی مدت چهار سال (۶۲۸-۶۳۲ م) از مرگ او و جلوس آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ م) فاصله است، ده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس کردند و شاهزادگان که تنها ملعبه‌ای در دست اشراف بودند، تاج بر سر می‌گذاشتند و چند ماه بعد کشته می‌شدند و از سوی دیگر فرماندهان بزرگ نظامی نیز هم چون «فرخان شهروراز» (۶۲۹-۶۲۹ م) سردار معروف خسرو پرویز با قتل اردشیر سوم و به اتکا سپاهیان خود به تصرف تاج و تخت برآمد هرچند از خاندان ساسانی نبود و هیچ حقی برای کسب این مقام نداشت. (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۲۱۷/۱) تا جایی که چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت سلطنت نشانند. چنان که دو دختر خسرو دوم، «بوران» (Boran) (۶۳۰-۶۳۱ م) و فرخان شهروراز فرخان شهروراز «آزرمیدخت» (۶۳۰-۶۳۱ م) به سلطنت رسیدند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱۰) بار دیگر یکی از فرماندهان نظامی به نام «فرخ هرمزد» اسپهبد خراسان مدعی سلطنت شد و ملکه آزرمیدخت را به زنی خواست و او به دستور آزرمیدخت در نهبان به قتل رسید. (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۲۱۷/۱) اوضاع به گونه‌ای بود که تقریباً اعضای خاندان سلطنتی همه از بین رفته بودند و چنان نادر بودند که در سال ۶۳۲ م برای انتخاب پادشاه جدید، ناگزیر شدند شاهزاده‌ای (یزدگرد سوم) را که در استخر (فارس) بدانجا پناه برده بود، بیابند و در همان شهر تاجگذاری کنند. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۷۳۷) و چون کودک بود امور کشور به دست بزرگان (ابن مسکویه، ۱۴۲۴

ه.ق: ۱۶۸) و فرماندهان نظامی که حکام ایالات هم بودند و منطقه حکومتی خود را به منزله تیول خویش می‌دانستند، اداره می‌شد. (فرای، ۱۳۷۷: ۳۷۵) و پادشاه ساسانی عملاً قدرتی نداشت در نتیجه سقوط حکومت ساسانی که از مدتها قبل آمادگی داشت، با حمله اعراب تحقق پیدا کرد.

نتیجه

از آنجایی که اشراف قدرتشان منوط به عایداتی بود که از اقطاع خود به دست می‌آوردند، به سبب جلوگیری از حملات بیگانگان که مالکیت اقطاعی آنان را به شدت تهدید می‌کرد؛ آنان را به ضرورت وجود یک حکومت مرکزی و تبعیت از آن در برابر هجوم بیگانگان واداشت. اما این سازش با رشد تجارت، صنعت و توسعه شهرها و تأثیر آن در مناسبات اجتماعی و اقتصادی، منجر به ستیز میان اشراف و پادشاهان ساسانی شد.

تقابل اقتصاد دولتی با اقتصاد اشرافی، از جمله علل مهم در ایجاد ستیز میان اشراف و پادشاهان بود. این تقابل با اصلاحات قباد و خسرو اول از طریق اسپهبدان و دهقانان و اصلاح نظام مالی و مالیاتی به اوج خود رسید. اما این استقلال اقتصادی و نظامی از اشراف پس از مرگ خسرو اول ادامه نیافت و بار دیگر حکومت ساسانی در تاروپود نظام متکی بر اشرافیت اداری، نظامی و اقتصادی قرار گرفت. به طوری که پادشاه و مقام سلطنت در تاروپودی از ائتلاف اشراف و موبدان، آن چنان پیچیده شد که هرگز توان رهایی از آن را نداشت. در این ستیز اگر پادشاه ساسانی از اقتدار کافی برخوردار نبود و نشانه‌ای از ضعف در کشورداری از او دیده می‌شد، اشراف از این فرصت بهره جسته و به دنبال خودکامگی و استقلال خود بودند و به ناچار پادشاه ساسانی به سازش تن می‌داد تا جایی که می‌توان یکی از علل مهم انحطاط و انقراض حکومت ساسانی را همین منازعه میان اشراف و سلطنت دانست. بنابراین مناسبات اشرافیت ساسانی که نماینده و حافظ سنن جهان کهن بود، با دولت ساسانی که وارده دوره‌ای جدید از اقتصاد شهری شده بود، حاصلی جز ستیز به همراه نداشت.

یادداشت‌ها

- ۱- اشراف در عهد ساسانی با داشتن اقتدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به چهار دسته تقسیم می شدند: شهرداران (sahrdaran) واسپوهران (vaspuhran) وزرگان (wuzurgan) آزادان (Azadan) (نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۴؛ Tafazzoli, 1990: IV/427)
- لوکونین با ارجاع به کتیبه های ساسانی با همراه توضیحات دقیق، به توصیف اقشار اشرافیت ایرانی می پردازد. کتیبه هایی که او به آنها اشاره دارد؛ عبارتند از: کتیبه شاپور اول در حاجی آباد، کتیبه شاه نرسی در پایکولی، کتیبه نرسه، پسر هرمزد، در همگی آنان به اشرافیت ایرانی: شهرداران (شاهان)، شاهزادگان، بزرگان و آزادان اشاره شده است. (Lukonin, 2008: 3/2, pp.698-708)
- ۲- هفت خاندان فقط بخشی از اشرافیت ایرانی است. در کعبه زردشت بیش از بیست خاندان آمده است که هفت خاندان معروف تر هستند که عبارتند از: ۱- خاندان شاهی که شامل خاندان ساسان است ۲- اسپهبدان Espahbadan ۳- مهران Mihran ۴- اسپندیار Espand Yar ۵- قارن Qaren کارن Karen ۶- سورن suren ۷- زیک zik (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۱۲۶-۱۲۳)
- ۳- به شهرهایی هم چون اردشیرخره (Ardaxsir-Xwarrah)، وه اردشیر (weh-Ardaxsir) بود اردشیر، رام اردشیر، گندی شاپور، بیشاپور (Weh-Sabuhr) هرمزد اردشیر، رامهرمزد، فیروزآباد، بادفیروز، رام فیروز، فیروزشاپور، ابرقباد، ابرشهر، هرمزدخره، شاذ هرمزد، شاذشاپور، نیوشاپور (Newsabuhr) می توان اشاره داشت. ر.ک: (؛ اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۱۰، ۱۰۱ - ۹۹، ۹۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۷، ۳۷-۳۶، ۳۴؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۸-۹؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۵-۱۴۲)
- ۴- آتشکده «آذرگشنسب» Adhur Gushnasp، آتش شاهی و آتش مقدس نظامیان که پرستشگاه پادشاه و طبقه نظامیان است. محل این آتشکده در گزن (جزن) که عرب ها آن را شیز نامیده اند، در آذربایجان بوده است. (سامی، ۱۳۴۲: ۱/۲۹۴؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۹۱؛ همو، ۱۳۳۲: ۱۹۰-۱۸۹)
- ۵- آتشکده «آذر فرنیغ» Adhur Farnbagh یا آذر فروبا؛ یعنی «آتش شکوه ایزد»، آتش روحانیان و موبدان و پیشوایان دیانت زرتشتی بوده که محل آن در پارس (فارس) قرار داشته است. (؛ دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۳۳۵؛ کریستن سن، ۱۳۳۲: ۱۸۹-۱۸۸)
- ۶- آتشکده «آذر برزین مهر» Adhur Burzenmitre آتش مهر تابنده یا آتش نگهبان حامی برزبگران و کشاورزان است. محل این آتشکده واقع در ریوند شمال شرقی نیشابور (ابرشهر) بوده است. (سامی، ۱۳۴۲: ۱/۲۹۷؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۹۱)
- ۷- بهرام پنجم جواهرات گرانبهایی را که از خاقان ترک به غنیمت گرفته بود، به آتشکده آذرگشنسب فرستاد. (طبری، ۱۴۰۸ ق: ۱/ ۴۱۰) پادشاهان ساسانی به هنگام رسیدن به پادشاهی، پیاده به زیارت آذرگشنسب می رفتند و پس از نیایش، نذرها می کردند و هدایایی به خزانه آن گسیل می داشتند. (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۱۹۰)

۸- اجر خدمت سیاوش کسب رتبه نظامی «ارتیشتاران سالار» از سوی قباد بود. (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۳۷۵)
 ۹- آیین مزدک به تقسیم عادلانه ثروت میان همه مردم و تقسیم زنان در حرمسراهای درباری و اشرافی بین همه مردان بود. (طبری، ۱۴۰۸ ه.ق: ۱ / ۴۱۹)

۱۰- espahbadan

۱۱- نخست: خراسان و آنچه بدان پیوسته است؛ چون: طخارستان، زابلستان و سیستان. بخش دوم: ناحیه جبال که آن ری، همدان، نهاوند، دینور، قرمیسین، اصفهان، قم، کاشان، ابهر، زنجان، ارمینیه، آذربایجان، گرگان و طبرستان است. بخش سوم: شامل فارس، کرمان و اهواز بود. بخش چهارم: عراق تا یمن و حدود شام و اطراف روم. (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۶۰۹)

۱۲- در ارتباط با قدرت اشراف و نفوذ آنان در سیستم اداری و نظامی حکومت ساسانی می‌توان به عنوان نمونه به افراد زیر اشاره کرد: «مهرنرسه» mihirnarseh (مهرنرسی mehrnerseh) و زرگ فرمتار (صدراعظم) sapurazi Framadar. «سوخرا» sukhra، شاپور رازی «

۱۳- دارا، شهری نظامی در شمال میانرودان که توسط روم شرقی ساخته شده بود. این شهر در سال ۵۷۴ م توسط خسرو اول تسخیر شد. خسرو دوم در ازای کمکی که از سوی ماوریکبوس امپراطور روم شرقی برای باز پس گرفتن سلطنت از بهرام چوبین گرفته بود، این شهر را به بیزانس باز پس داد. بعد از قتل ماوریکبوس، خسرو با بیزانس وارد جنگ شد و شهر دارا را به تصرف خود در آورد. (کریستن سن، ۱۳۳۲: ۴۶۸-۴۶۶)

منابع

- آلتهایم، فرانتس، استیل، روت (۱۳۸۲) تاریخ اقتصاد دولت ساسانی. چاپ اول. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن بلخی (۱۳۸۵) فارسنامه. تصحیح و تحشیه گای لیسترانج. رینولد الن نیکلسون. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ابن حوقل (۱۳۶۶) صوره الارض. ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن خردادبه (۱۳۷۱) مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاکرند. چاپ اول. تهران: میراث ملل.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۴۲۴ ه.ق) تجارب الامم و تعاقب الهمم. جلد اول. تحقیق سید کسروی حسن. ط ۱. بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیه.
- اصفهانی، حمزه بن الحسن (۱۹۶۱) تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا. بیروت: منشورات دارمکتبه الحیاه.
- اصطخری، ابو اسحق (۱۳۴۷) مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۵) سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد. تهران: پازینه.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴) فتوح البلدان. ترجمه آذر تاش آذر نوش. چاپ دوم. تهران: سروش.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۰) دین و دولت در عهد ساسانی و چند مقاله دیگر. تهران: جامی.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵) جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. تهران: نشر نی.
- ثعالبی نیشابوری، لابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۹۶۳) غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. به تصحیح زنتبرگ. تهران: مکتبه الاسدی.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳) شاهنشاهی ساسانی. چاپ اول. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۳) سقوط ساسانیان. ترجمه منصوره اتحادیه و فرخناز امیرخانی حسینک لو. چاپ دوم. تهران: نشر تاریخ ایران.
- _____ (۱۳۸۷) تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. چاپ سوم. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۸) شهرستان های ایرانشهر. ترجمه شهران جلیلیان. چاپ اول. تهران: توس.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۸) الاخبار الطوال. تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال. قم: منشورات الرضی.

- زرین کوب، عبدالحسین و روزبه زرین کوب (۱۳۷۹) تاریخ ایران باستان (تاریخ سیاسی ساسانیان). جلد ۴. چاپ اول. تهران: سمت.
- سامی، علی (۱۳۴۲) تمدن ساسانی. شیراز: چاپخانه موسوی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م) تاریخ الطبری، المجلد الاول. الطبع الثانیه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عهد اردشیر (۱۹۶۷) تحقیق احسان عباس. بیروت: دارصادر.
- فرای، ریچارد. ن (۱۳۷۷) میراث باستانی ایران. چاپ پنجم. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۰) شاهنامه فردوسی. جلد ۱. تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف زیر نظر ع. آذر. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، نشر دانش.
- کرباسیان، ملیحه، کریمی زنجانی اصل، محمد (۱۳۸۴) کشاکش‌های مانوی- مزدکی در ایران عهد ساسانی. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۳۲) ایران در زمان ساسانیان. چاپ دوم. ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن سینا.
- _____ (۱۳۷۴) وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵) داستان بهرام چوبین. چاپ دوم. ترجمه منیژه احد زادگان آهنی. تهران: طهوری.
- کلیما اوتاگر (۱۳۸۶) تاریخ جنبش مزدکیان. ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. چاپ دوم. تهران: توس.
- گردیزی (۱۳۶۳) زین الاخبار (تاریخ گردیزی). به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۴) ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ (۱۳۶۵) تمدن ساسانی. چاپ دوم. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.
- مصطفوی، سید محمد تقی (۱۳۴۳) اقلیم پارس. تهران: انجمن آثار ملی.
- محمل التواریخ و القصص (۲۰۰۰ میلادی) ویرایش سیف الدین نجم آبادی - زیگفرید وبر. آلمان: دو مونده، نیکار هوزن.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۴۰۹ هـ) مروج الذهب و معادن الجواهر. جلد ۱. تحقیق اسعد داغر. چاپ دوم. قم: دارالهجره.

- نامه تنسر به گشنسپ (۱۳۸۹) به تصحیح مجتبی مینوی. گردآورندگان تعلیقات مجتبی مینوی - اسماعیل رضوانی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۴) تاریخ تمدن ایران ساسانی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- واندنبرگ، لوئی (۱۳۴۵) باستان شناسی ایران باستان. ترجمه عیسی بهنام. تهران: دانشگاه تهران.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۳) ایران باستان. چاپ اول. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- هوار، کلمان (۱۳۷۹) ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۴۱۳ ه.ق) تاریخ الیعقوبی. جلد ۱. بیروت-لبنان: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

Brosius, Maria (2006) *The Persians*, Routledge New York.

Frye. Richard (2005). *Khosrow I. The New Encyclopedia Britannica*. v.6.U.S.A.

_____ (2006). *Ancient Persia. Encyclopedia Americana*. V.21.U.S.A.

_____ (2006). *The Political History of Iran under the Sasanians: The Cambridge History of Iran, vol 3(1)*, Cambridge University press.

Gyseken, Rika (2001) « *Economy IV in the Sasanian Period*», *Encyclopaedia Iranica*, V.VIII.

Lukonin, V.G (2008) « *Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade*» *The Cambridge History of Iran, vol 3(2)*, Cambridge University press.

, *Indological Book Corporation, New delhi. Paruck, E.D.J (1924) Sasanian Coins*

Pourshariati. Parvaneh. (2009). *Decline and fall of the sassanian empire: The sassanian - Parthia confederacy and the arab conquest of Iran*. I.B.Tauris: London.

Wiesehofer. Josef. (1996). *Ancient Persia*. First published in 1996 by I. B. Tauris.

Tafazzoli, Ahmad, (1990) « *Bozorgan*», *Encyclopaedia Iranica*, ed. by: E. Yarshater, vol. IX.

Daryae. Touraj (2009) *Sasanian Persia The Rise and Fall of an Empire*, I.B.Tauris. New York.